

Linking the Cultural Components of Ancient Iranian Identity with Politics in Shahnameh

Nader Parvin *


E-mail: parvinnader@gmail.com

Received : 2022/2/1

Revised: 2022/6/25

Accepted: 2022/6/27

Doi: 10.22034/RJNSQ.2022.327570.1360

: 20.1001.1.1735059.1401.23.90.6.7

Abstract:

In Shahnameh, Ferdowsi narrates the cultural components of the identity of ancient Iran in the light of political approaches. The present article tries to answer the question of how Ferdowsi and with what components, aspects and cultural elements, using descriptive-analytical method and theoretical foundations based on political culture, which includes intermediate and related structures of culture and politics. Does it link ancient Iran to politics? Findings show that in Shahnameh, although the two aspects of culture and politics are expanded and taken, but they are so intertwined and related that it is almost impossible to separate them from each other, for example, culture of tolerance is integrated with the political concept of the Shah of Iran Sharia is placed next to the monarchy. The essence and art of a true political system becomes possible.. Justice, which was intended to establish order and prevent chaos, is administered by the king himself. Shahriari has a divine basis and the demise of Farah Izadi is accompanied by the domination of others, demons and magic. Geographically, one of the aspects of the identity of ancient Iran in Ferdowsi Shahnameh is the geographical borders of Iran, which is a geographical idea of Iranians in accordance with political and national traditions, which is completely related to the myths of creation.

Keywords: Ferdowsi, Shahnameh, Identity, Cultural and Political Aspects.

* Assistant Professor, Department of Education, Ilam University (Corresponding Author).

پیوند مؤلفه‌های فرهنگی هویت ایران باستان با امر سیاست در شاهنامه

نوع مقاله: پژوهشی

نادر پروین*

E-mail: parvinnader@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۱۲ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۴/۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۴/۶

چکیده

فردوسی در شاهنامه به روایت مؤلفه‌های فرهنگی هویت ایران باستان در پرتو رویکردهای سیاسی پرداخته است. نگارنده در مقاله حاضر می‌کوشد با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و مبانی نظری مبتنی بر فرهنگ سیاسی، که در بردارنده شاکله‌های میانی و مرتبط فرهنگ و سیاست است، به این پرسش پاسخ دهد که فردوسی چگونه و با استفاده از چه مؤلفه‌هایی، وجوه و عناصر فرهنگی ایران باستان را به امر سیاست پیوند می‌دهد؟ یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد اگرچه در شاهنامه، دو وجه فرهنگ و سیاست دچار بسط و قبض می‌شوند، اما چنان در هم درآمیخته و مرتبط‌اند که جداسازی آن‌ها از یکدیگر تقریباً محال است. به‌عنوان نمونه، فرهنگ مدارا با مفهوم سیاسی شاهنشاه عجین می‌شود و شریعت در کنار نهاد شاهی قرار می‌گیرد؛ گوهر و هنر یک نظام سیاسی راستین امکان‌پذیر می‌شود؛ دادورزی و عدالت که به‌مثابه ایجاد نظم و جلوگیری از آشفتگی و هرج‌ومرج بود، توسط پادشاه تحقق پیدا می‌کند؛ شهریاری مبنای ایزدی دارد و از کف رفتن فره ایزدی با سلطه یافتن غیر، اهریمن و جادو همراه است. از نظر جغرافیایی نیز یکی از وجوه هویتی ایران باستان در شاهنامه فردوسی، مرزهای جغرافیایی ایران است که تصور جغرافیایی ایرانیان منطبق بر روایات سیاسی و ملی است.

کلیدواژه‌ها: فردوسی، شاهنامه، هویت، ایران باستان، وجوه فرهنگی، سیاسی.



مقدمه و طرح مسئله

فرهنگ و سیاست در کنار عامل جغرافیا سه مؤلفه‌ی مفهوم هویت ایران‌زمین را تشکیل می‌دهند. فرهنگ ایرانی در بستر اقلیمی و جغرافیایی ویژه‌ی خود با تنوع آب‌وهوایی قابل توجهی شکل گرفته است. این دو ویژگی یعنی شرایط آب‌وهوایی متنوع و قرار گرفتن بر سر راه‌های مهم جهانی و تمدن‌های باستانی شرق و غرب، به تنوع محلی و فرهنگی در فلات ایران و سرزمین‌های پیرامون آن انجامید و رنگین‌کمانی از فرهنگ‌ها را نیز موجب گردید. تقریباً هم‌زمان با تولد فردوسی، دو دولت غزنویان و سامانیان بر سر کار آمده بودند که زندگی فردوسی تحت تأثیر فضای سیاسی این دو حکومت سپری شد (جوانشیر، ۱۳۸۰: ۴۳-۴۲).

فردوسی با نگاه عمیق به میراث گذشته ایران و تحلیل دقیق از حال و روزگار آن و درنهایت، پیش‌بینی آینده‌ی ایران، منظومه‌ای آفرید که مظهر جمیع خصائص اخلاقی و فرهنگی و سیاسی ایرانیان است (کزازی، ۱۳۷۲: ۱۸۶). هنر فردوسی در نمایان ساختن دو ناساز در بخش حماسی و تاریخی شاهنامه است که با فلسفه سیاسی تاریخ ایران هماهنگی تام داشته باشد. فردوسی در شاهنامه، آنجا که از ایران و گذشته و آینده‌ی آن سخن می‌گوید، گویی فرصتی به دست آورده تا شکوهمندان یا سوگواران مفاهیم بلند اندیشه‌ی درونی خود را از زبان دیگران بیان کند. او در روزگار خود همواره نگران ایران بدون نظم و شهریاری است که مبدا کنام پلنگان و شیران شود. مجموع این حوادث و عوامل باعث شد که فردوسی با پیوند مؤلفه‌ها و وجوه مختلف فرهنگی هویت ایران باستان با سیاست، ناسازواره‌های مخالف ایران‌زمین را با چالش جدی مواجه کند. بدین طریق، فردوسی در شاهنامه‌اش، موضوع‌های نظری (آرمان‌گرایی) را با موضوع‌های عملی (سیاست) پیوند می‌زند. در گام نخست با گردآوری داده‌های اساطیری و تاریخی، پرسش اصلی خود را مطرح، سپس ایده‌های ذهنی خود را درباره کیستی انسان بیان می‌کند و سرانجام با پیوند دو ضلع فرهنگ و سیاست در صدد هویت‌سازی خلاقانه برای مردمان ایران‌زمین است.

سؤال اصلی پژوهش

سؤال اساسی این خواهد بود که فردوسی چگونه و با استفاده از چه مؤلفه‌هایی، وجوه و عناصر فرهنگی ایران باستان را به امر سیاست پیوند می‌دهد؟

پیشینه پژوهش

درمورد مؤلفه‌های هویت ملی در شاهنامه مقالات متعددی به نگارش در آمده است؛ از جمله ربانی و شایگان فرد (۱۳۸۹) در «فرهنگ سیاسی ایران و مؤلفه‌هایش»، مجتهدزاده و کاتب (۱۳۹۲) در «ایران، ایرانشهر و ایران‌زمین در شعر فردوسی»، محرمی و دیگران (۱۳۹۵) در «تبلور مفهوم ایران در شاهنامه فردوسی، امتزاج عقل و عشق در هویت ایرانی» به دو مؤلفه هویت سیاسی و اجتماعی بدون ذکر ارتباط آن‌ها اشاره کرده‌اند و امیدی و احمدی‌نژاد (۱۳۹۷) در «غیریت‌سازی خاکستری در شاهنامه فردوسی» به مسئله دشمنان ساختگی ایران توسط فردوسی پرداخته‌اند. به‌طورکلی، یک اشکال اصلی متوجه مطالعات پیشین است که در اکثر آن‌ها، سیاست و فرهنگ به‌صورت انتزاعی و بدون توجه به ارتباط این دو مؤلفه با یکدیگر مورد بررسی قرار گرفته‌اند. از این جهت، مقاله حاضر در پرتو مفهومی تحت‌عنوان فرهنگ سیاسی که دربرگیرنده مفاهیم میانی و مرتبط فرهنگ و سیاست است، این مفاهیم را در شاهنامه مورد بازکاوی قرار می‌دهد.

مبانی نظری

مقاله حاضر براساس پیوند و ارتباط بین فرهنگ و سیاست یا فرهنگ سیاسی تدوین شده است؛ بازشناخت دیدگاه‌ها و نگرش‌های فرهنگی و سیاسی جوامع، همواره یکی از مسائل حیاتی و مهم کنشوران سیاسی، اجتماعی و حتی اندیشمندان است که دغدغه اصلاح و توسعه کشور را دارند (ربانی و شایگان فرد، ۱۳۸۹: ۱۲۴؛ قیصری، ۱۳۸۸: ۱۵)؛ این مهم، انجام تحقیق پیرامون موضوع فرهنگ سیاسی را ضروری می‌سازد. به‌طورکلی، پیشینه غور و تأمل درمورد مفهوم «فرهنگ و سیاست» به‌مثابه طریقه تأثیرگذاری متقابل فرهنگ و سیاست، از زمان باستان مورد توجه قرار گرفته است؛ به‌طوری‌که در متون حماسی ایرانی‌ها مثل شاهنامه و متون سیاسی یونانی‌ها و رومی‌ها بررسی روحیات و عادات اقوام و ملت‌های گوناگون در مرکز توجه فهم سیاسی بوده است (سریع‌القلم، ۱۳۸۷: ۱۱)؛ باوجوداین، سابقه رویکرد و رهیافت فرهنگ سیاسی به معنای امروزی آن به دهه ۱۹۳۰ بازمی‌گردد که با ایجاد رویکرد «خصیصه ملی» مقارن است.

بر این اساس، برخی از اندیشمندان و نخبگان تصمیم گرفتند که دامنه و حوزه پژوهش‌های سیاسی، مؤلفه‌های فرهنگی را نیز دربر بگیرد. چنین تقاضاها و تصوراتی به ایجاد رهیافت خصیصه ملی و گستره وسیعی از مطالعات مربوط و معطوف به



بازشناخت خصیصه‌های ملی منجر شد (گل‌محمدی، ۱۳۸۶: ۱۳۴). منظور از خصیصه ملی، مجموعه خصوصیات، اخلاقیات و استعدادهایی است که با وجود تغییرات و تحولات ظاهری، ثابت هستند و اساس و منشأ ملت‌ها را تشکیل می‌دهند. در این رویکرد و رهیافت، خصیصه ملی در اغلب ادوار زندگی، آثاری به‌جای می‌گذارد و به‌عبارت‌دیگر، ریشه و مبنای همه احوال آن ملت است. به‌طورکلی، فرهنگ سیاسی در طول حیات سیاسی و اجتماعی یک جامعه و تحت تأثیر عوامل مختلفی چون وضعیت اقلیمی، جغرافیایی، ساختار نظام اجتماعی و سیاسی، شرایط تاریخی، نظام اعتقادی و آداب‌ورسوم شکل می‌گیرد و سپس در یک فرایند مستمر جامعه‌پذیری سیاسی نهادینه می‌شود و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود (اخوان‌کاظمی، ۱۳۸۸: ۲۳۰). شاهنامه فردوسی نیز از آن دسته از آثار نخبگان ایرانی است که به‌صورت بسیار محیرانه، شرایط حماسی، تاریخی و اجتماعی، نظام اعتقادی، وضعیت اقلیمی و جغرافیایی ایران را به‌امر سیاست پیوند می‌زند. بررسی چگونگی تحقق این مهم از اهداف پژوهش حاضر است.

یافته‌ها

۱- عصر اساطیری و شکل‌گیری ملت و کشور

فردوسی ریشه شکل‌گیری هویت سیاسی ملت ایران را به دوره اساطیری رسانده و معتقد است که این مهم به مدد مؤلفه‌های فرهنگی انجام شده است. براساس تاریخ‌نگاری ملی و روایی ایرانیان، که عمدتاً برگرفته از شاهنامه است، عصر اساطیری و حماسی شامل دو دوره‌ی پیشدادیان و کیانیان است. به نظر فردوسی، ایران فرهنگی بدون تلاش‌های سیاسی و فرهنگی پیشدادیان و کیانیان میسر نمی‌شده است؛ زیرا نخستین‌ها در زمان این سلسله‌ها اتفاق افتاده است. وی هوشنگ را پایه‌گذار پیشدادیان و اولین قانون‌گذار معرفی می‌کند و کیومرث را به‌عنوان اولین پادشاه و پدر ایرانیان می‌ستاید؛ این مسئله نشان می‌دهد که فردوسی با مؤلفه‌های فرهنگی ایران از جمله نقش آموزشی اهورامزدا آشنایی کامل دارد و سخن او با مطالب یشتها انطباق دارد؛ آنجا که می‌گوید: «فروشی کیومرث را ستایش می‌کنیم، نخستین فردی که به آموزش و گفتار اهوره‌مزدا گوش و جان سپرد و از خانواده ممالک و سرزمین‌های ایرانی و نژاد ایرانیان به وجود آمد» (دوستخواه، ۱۳۷۴: ۴۲۳).

در همین دوره است که نخستین‌بار از نام ایران یاد می‌شود:

از آن پس برآمد ز ایران خروش بدید آمد از هر سوی جنگ و جوش

سیه گشت رخسنده روز سپید
برو تیره شد فرّ ایزدی
گسستند پیوند از جَمّ شید
به کثری گرایید و نابخردی
پدید آمد از هر سوی خسروی
یکی نامجویی ز هر پهلوی

(فردوسی، ۱۳۸۰: ۲۵)

یکی از مؤلفه‌ها و وجوه فرهنگی ایران باستان در اندیشه فردوسی که ارتباط مستحکمی با امر سیاسی دارد مسئله پرچم است که برای اولین بار در شرح قیام ایرانیان علیه ضحاک پدیدار می‌شود؛ جنس آن از پرچم آهنگران و به رنگ زرد، سرخ و بنفش بوده و بعد از آن حاکمان بر آن «نو به نو گوهران» افزودند و مایه امید شد (فردوسی، ۱۳۸۰: ۳۶).

در همین دوره بود که نام ایران، به‌عنوان مؤلفه‌ای که بیشترین بار فرهنگی را دارد، با مسئله مهم سیاسی، یعنی دفاع از سرزمین و حفظ نام ایران عجین شد؛ به‌طوری‌که حماسه‌سرایی پهلوانان و پادشاهان در سراسر شاهنامه و دفاع از این مملکت و سرزمین که یک ملت را در بطن خود داشت، وظیفه خطیر فرمانروایان و فرماندهان به‌شمار می‌رفت. می‌توان گفت نمودهای فضیلت و وطن‌دوستی در شاهنامه ذیل سه مورد قابل تقسیم است: نخست، مقدم داشتن وطن بر روابط شخصی؛ دوم، توصیف شاعرانه از ایران برای ترویج روحیه میهن‌دوستی و سوم، جان‌فشانی در راه وطن (چهری و دیگران، ۱۳۹۶: ۹۹).

به نظر فردوسی در زمان کیانیان، وفاداری‌های ملی و سیاسی جایگزین سلاقی و علائق قبیله‌ای می‌شود و مردم دارای آرمانی مشترک می‌شوند که اهریمن و تهدیدی مشترک همواره آن‌ها را به آگاهی از هویت فرهنگی خویش وادار می‌کند. بعد از گرفتار شدن کاووس، دومین شاه کیانی، در سرزمین هاماوران و غصب تاج و تخت پادشاهی ایران توسط افراسیاب، فردوسی این چنین فرهنگ را با امر سیاسی و ملی پیوند می‌زند:

همه درگرفتند ز ایران پناه
سپاه اندر ایران پراگنده شد
کنون چاره‌ای باید انداختن
دل خویش ازین رنج پرداختن
بیارید رستم ز چشم آب زرد
دلش گشت پر خون و جان پر زرد
چنین داد پاسخ که من با سپا
میان بسته‌ام جنگ را کینه‌خواه
چو یابم ز کاووس شاه آگهی
کنم شهر ایران ز ترکان تهی...

(فردوسی، ۱۳۸۰: ۲۲۷)

کیخسرو یکی دیگر از پادشاهان آرمانی از نسل کیانیان است که زندگی او شباهت زیادی با زندگی کوروش دارد (صفا، ۱۳۸۴: ۳۹)؛ در واقع، حاکمیت وی تبلور حماسه



ملی ایرانی‌هاست که با قتل افراسیاب و گرسیوز، غلبه و پیروزی اندیشه نیک بر نیروهای اهریمنی را تحقق می‌بخشد. کیخسرو قهرمانان و پهلوانان بزرگی همچون، گودرز، گیو، بیژن و رستم را در اختیار دارد که بخش مهمی از شاهنامه شرح حماسه های آن‌هاست.

پرشورترین ابیات شاهنامه نیز در ضمن بیان این رویدادها نوشته شده است که احساسات و آگاهی شدید ایرانی فردوسی را نشان می‌دهد. چنان‌که در هنگام لشکرکشی افراسیاب تورانی به ایران، ابیات پراحساس او را در داستان استمداد سرداران ایرانی از رستم می‌بینیم:

دریغ است ایران که ویران شود	کنام پلنگان و شیران شود
همه جای جنگی سواران بدی	نشستنگه شهریاران بدی
کنون جای سختی و جای بلاست	نشستنگه تیز جنگ ازدهاست

(فردوسی، ۱۳۸۰: ۲۲۸)

به‌هرحال، با عنایت به شاهنامه، عصر حماسی که با هجوم اسکندر به پایان رسید، از جهت شناخت هویت ملی ایرانیان، اهمیت زیادی دارد؛ زیرا مهم‌ترین تاریخ روایت‌گرا و پایاترین سلسله در متون تاریخ و ادب بعد از اسلام هستند.

۲- فره ایزدی و نظام شاهنشاهی

فردوسی مؤلفه مذهبی، فرهنگی و هویتی فره ایزدی را حامی شاهنشاه معرفی می‌کند؛ در واقع، باورمندی بسیاری از ایرانیان به فره ایزدی شاهان ویژگی دین‌ورزی در فرهنگ ایرانی به‌شمار می‌رفت که با اندیشه‌ی سیاسی باستانی مرتبط است. فره ایزدی یا خورنه اوستایی به‌عنوان سمبل و نمادی که تأییدات الهی را دربر داشته، دربرگیرنده قدرت پادشاهی بوده و از ویژگی‌های آن امکان کاهش و افزایش یا دسترسی همه ایرانیان به این عنوان بوده است. فره به معانی مختلفی تعبیر شده که از جمله درخشندگی و روشنایی، خورشید، خوشبختی، عظمت و به‌ویژه بخت و اقبال را می‌توان استنباط کرد (گنولی، ۱۹۹۹: ۱۲۵). در یشتها به‌کرات از واژه فره ایرانی نام برده شده که اهورامزدا آن را برای جنگ و نبرد با اهریمن برگزید خلت کرده است: «فر ایرانی اهریمن برگزید را شکست دهد، خشم خونین درفش را شکست دهد... سرزمین‌های انیران را شکست دهد» (دوستخواه، ۱۳۷۴: ۴۸۱). از جمله روایات فرهنگی ایرانیان، جریان از دست رفتن فره ایزدی جمشید است؛ زیرا در زمان شهریاری او از رشک، گرما، پیری و مگر که آفرید دیو بود خبری نبود. این چنین بود پیش از آنکه او دروغ گوید، اما پس از آنکه او به

سخن نادرست دروغ دهان بیالود، فر آشکارا به کالبد مرغی از او به بیرون شتافت» (دوستخواه، ۱۳۷۴: ۴۹۰). پس از آن است که افراسیاب تورانی در پی ربودن فری که از آن تیره‌های ایرانی و زرتشت است به تلاش و تکاپو می‌افتد (دوستخواه، ۱۳۷۴: ۴۹۵).

به نظر ابوالعلاء سودآور، یکی از نتایج اعتقاد به از دست رفتن فره ایزدی پادشاه از سوی ایرانیان این بود که در ادبیات دوران قبل و بعد از اسلام، پادشاه، حاکمیت و حکومت خود را ماندگار و جاوید نپنداشته است (سودآور، ۱۳۸۴: ۶۴). همچنین، پی‌یر بریان،^۱ به این مسئله اذعان دارد که شاه به علت صفات خاصی که خداوند به او بخشیده، در مرحله برتری از دیگران قرار دارد (بریان، ۱۳۸۵: ۳۶۹). ضمن اینکه هخامنشیان با وجود آنکه خود را مفتخر به حمایت اهورامزدا می‌دانستند، برای حق فرمانروایی خود به فره ایزدی استناد نکردند.

چنان‌که گفته شد، یکی از معانی فر، بخت و اقبال بود که به همراه مفهوم دینی آن، از جمله ویژگی‌های اساسی پادشاهی در ایران باستان شمرده می‌شود. فردوسی علاوه بر آن، به ویژگی‌هایی نظیر خردورزی و هنرپروری و گوهر و دادگری برای پادشاهی ایرانیان پرداخته و مکرر از آن‌ها نام می‌برد، از قول انوشیروان به موبد می‌نویسد:

خرد باید و نام و فر و نژاد بدین چارگیرد سپهر از تو باد

(فردوسی، ۱۳۸۰: ۱۵۸۲)

بنابراین، شهریاری اساساً مبنای ایزدی دارد و از کف رفتن فره ایزدی با سلطه یافتن غیر، اهریمن و جادو همراه است.

۳- عدالت، دادگری و قانون‌مداری

به نظر فردوسی، تحقق عدالت، دادگری و قانون‌مداری تنها در پرتو قانون‌مداری پادشاهی امکان‌پذیر است و این مسئله ریشه در منابع فرهنگی تاریخ ایران دارد؛ زیرا در اندیشه و منابع فرهنگی ایرانیان، از جمله متون دینی نظیر اوستا و کتیبه‌ها و به‌ویژه متون ادبی و اندرزنامه‌ها، هیچ مؤلفه‌ای به اندازه داد و دادگری برای حفظ نظام سیاسی و اجتماعی ضروری نبوده است (اخوان کاظمی، ۱۳۸۴: ۲۸۷).

از نظر فردوسی، از آنجاکه پهنه ایران‌زمین بی‌پادشاه نمی‌ماند، پیمان‌شکنی و بی‌نظمی نیز پایدار نخواهد ماند:

نه از تخم ایرج جهان پاک شد
نه زهر گزاینده تریاک شد
یکی کم شود دیگر آید به جای
جهان را نمانند بی‌کدخدای

(فردوسی، ۱۳۸۰: ۱۷۹)

1. Pierre Brian



نمونه بارز دیگر از مظاهر ایران فرهنگی را نیز «عدالت‌پروری» انوشیروان و سرکوب متمردان مزدکی می‌دانستند که در پی آن به اصلاح امور کشور و نظام اجتماعی و اقتصادی آن پرداخت. متون ساسانی و مورخان دوره اسلامی به نقل داستان‌های زیادی از عدالت‌پروری او پرداخته‌اند (کریستن سن، ۱۳۷۰: ۴۹۶)؛ باین حال، بخشی از این شهرت به دلیل تلاش او برای بازیابی نظم طبقاتی و احیای مراتب اجتماعی تضعیف‌شده‌ای بود که در پی شورش مزدکیان روی داد. در آثار نویسندگان دوره اسلامی، این معنا از عدالت به‌خوبی آشکار است؛ در واقع، پادشاه می‌بایست جانب رعیت را نگاه دارد؛ اما این به معنای برابری طبقات نیست؛ بنابراین، مفهوم عدالت از دیدگاه باستانی ایرانی تفاوت بارزی با عدالت اسلامی دارد. عدالتی که سید قریشی و بلال حبشی را برابر می‌دانست. از سوی دیگر، آنچه فره ایزدی را از شاه بازمی‌ستاند، بی‌دادگری اوست و این بی‌دادگری تنها عامل مشروعیت‌بخش شورش علیه شاه بوده است. شاه دارای فره ایزدی است و کسی نمی‌تواند او را برکنار کند؛ اما اگر بر اثر شورشی، از قدرت برکنار شود، بدان معناست که بی‌دادگری او منجر به از کف رفتن فره ایزدی شده و تغلب بر او مشروعیت یافته است (همایون کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۱۱). این ارتباط داد و دین را می‌توان در داستان فریدون و سه فرزندش دریافت؛ آنجا که فریدون جهان را بین فرزندان براساس ایدئال هایشان تقسیم کرد؛ سلم که تمایل به ثروت داشت، سرزمین ثروتمند روم نصیب او گردید؛ تور که شجاع و جنگاور بود، سرزمین جنگجویان (ترکستان) را به‌دست آورد و ایرج که اهل داد و دین بود، ایران را که سرزمین قانون و مذهب بود همراه با تاج فریدون و فرشاهی دریافت نمود (شهبازی، ۱۹۹۹: ۸۶).

بنابراین، فردوسی مفهوم فرهنگی ایران را با اندیشه‌ی سیاسی درآمیخته و عناصری چون دادگری و بخشش، راستی و پیمان، هنر و خردمندی، گوهر و نژاد، شادی و آبادی و دین‌داری را به‌عنوان مؤلفه‌های سیاست‌ورزی صحیح و خوب، مهم‌ترین عناصر ترکیبی هویت ایران‌زمین قلمداد می‌کند. فردوسی که در *شاهنامه*، نخستین شرط پادشاهی و لازم‌ترین آن را «دادگری» می‌داند، حاکمیت ترکان و تورانیان را حاکمیت بی‌داد معرفی می‌کند که در آن راستی و درستی از میان خواهد رفت.

از دیدگاه فردوسی، هر پادشاهی می‌تواند فریدون شود، به شرط آنکه مانند او داد و دهش پیشه کند و اطاعت از پادشاه نیز تا زمانی است که به دادگری و راستی عمل کند. در غیر این صورت، هم فره ایزدی از او رها می‌شود (مانند جمشید) و هم نافرمانی از او مشروعیت می‌یابد مانند نافرمانی رستم از گشتاسب. به نظر فردوسی، کیخسرو و

فریدون از مهم‌ترین پادشاهان آرمانی در شاهنامه هستند؛ فریدون نماد عدالت و داورزی و این مؤلفه مهم‌ترین انگیزه ستایش او توسط فردوسی است:

فریدون فرخ فرشته نبود به مشک و به عنبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت این نیکویی تو داد و دهش کن فریدون تویی

(فردوسی، ۱۳۶۹: ۱۶)

۴- تحقق گوهر و هنر در نظام سیاسی راستین

به نظر فردوسی، تحقق گوهر و هنر تنها در یک نظام راستین سیاسی امکان‌پذیر است؛ در واقع، کمتر واژه‌ای به اندازه‌ی «گوهر» و «هنر» و هنروری برای فردوسی معیار یک جامعه‌ی آرمانی قرار می‌گیرد. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های کیخسرو، که پادشاه آرمانی فردوسی است، هنروری اوست که علاوه بر هنر، به سه شرط دیگر پادشاهی آراسته بود؛ گوهر و فره ایزدی، نژاد و خردمندی؛ بنابراین، با چنین شرایطی بود که وقتی به پادشاهی رسید، لحظه‌ای از دادگری غفلت نکرد (فردوسی، ۱۳۸۰: ۴۲۵).

البته مفهوم گوهر در شاهنامه علاوه بر تبار و نژاد، به فطرت و سرشت آدمی و مجموعه قابلیت‌های فردی که هنوز به فعلیت درنیامده نیز اشاره دارد. ضمن اینکه واژه «هنر» واژه‌ای بسیار پر معنی در فرهنگ سیاسی ایران و در شاهنامه است؛ در واقع، به فعلیت درآمدن مفهوم گوهر را می‌توان هنر نامید (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۱۰۱). از نظر فردوسی، هنر به معنای عملی شدن و صورت واقعی یافتن همه استعدادهای ارزشمند فردی است که این امر جز در یک نظام سیاسی راستین امکان‌پذیر نیست؛ از این رو، در سراسر تاریخ و ادب ایران زمین، هرگاه این نظم راستین به کثرت گراییده و نظم سیاسی به هم ریخته، نویسندگان و اندیشمندان به فقدان هنر و سرکوب اهل هنر تعبیر و تفسیر کرده‌اند. (جوینی، ۱۳۷۵، دیپاچه: ۳).

در تلقی فردوسی، «گوهر» و «داد» ارتباط بی‌واسطه دارند:

کرا گوهر تن بود با نژاد نگوید سخن با کسی جز به داد

(فردوسی، ۱۳۸۰: ۱۶۷۳)

فردوسی در شاهنامه، کیخسرو را به‌عنوان یک فیلسوف و پادشاه افلاطونی معرفی می‌کند که همه ویژگی‌های حاکم آرمانی و مقتدر از قبیل گوهر، هنر، خردمندی، نژاد و دادگری را دارد و پیروزی وی بر افراسیاب نشانه پیروزی گوهر خوب بر نیروهای اهریمنی است.

۵- غیریت‌سازی فرهنگی و سیاسی

در اندیشه فردوسی، دشمن به‌صورت مطلق سیاه و سفید نبوده، بلکه بیشتر ماهیت خاکستری دارد و در نتیجه دیگری هرگز به‌طور کامل در دام طرد، تقابل و تنازع قرار نمی‌گیرد (امیدی و احمدی‌نژاد، ۱۳۹۷: ۲۳). از نظر او «غیر» هم ماهیت فرهنگی دارد و هم



سیاسی؛ در نظر فردوسی، دشمنان اصلی ایرانیان تورانیان، رومیان و تازیان‌اند که دو تایی نخستین ریشه در تقسیم جهان فریدونی دارند و سومی تحت تأثیر هجوم اعراب به ایران و سقوط ساسانیان بوده است؛ باین حال، نسبت دشمنی آن‌ها با ایرانیان و نگاه فردوسی به آن‌ها با یکدیگر کاملاً متفاوت است. در مورد رومیان، فردوسی اسکندر را مانند دیگر روایات ملی، پسر داراب و برادر ناتنی دارا می‌داند. ضمن اینکه از اساس عموزاده‌های ایرانیان‌اند؛ بنابراین، نبرد اسکندر با دارا، نبرد یک خانواده است و البته در این نبرد، فردوسی به اندیشه‌های اصولی خود وفادار است. از این جهت، این دشمن دشمنی خوار و زبون و بی‌گهر نیست و نشان کیانی دارد:

چو دارا بدید آن دل و رای او سخن گفتن و فرّ و بالای او...
بدو گفت نام و نژاد تو چیست که بر فرّ و شاخت نشان کیست

(فردوسی، ۱۳۸۰: ۱۰۸۸)

بنابراین، دارا پس از شکست از اسکندر و پیش از مرگ به او توصیه می‌کند که دخترش را به ازدواج خود درآورده تا فرزندی به دنیا آورد و آتش زرتشت و جشن سده و نوروز را برقرار کند. مقام بزرگان را پاس بدارد و دین را فروزنده سازد. اسکندر می‌پذیرد و با مرگ وی مراسم باشکوهی برای او ترتیب می‌دهد؛ باین حال، در بیان پادشاهی بهرام گور به نقل از او در مورد اسکندر می‌نویسد:

بدان گه که اسکندر آمد ز روم به ایران و ویران شد این مرز و بوم
کجا ناجوانمرد بود و درشت چو سی‌وشش از شهریاران بکشت
لب خسروان پر ز نفرین اوست همه روی گیتی پر از کین اوست

(فردوسی، ۱۳۸۰: ۵۶)

فردوسی در شاهنامه، که تاریخ و سیرت و نه ستایش شاهان است، از آیین و رسم پادشاهی نیز به روشنی و به تکرار یاد کرده و براساس منابع تاریخ ملی ایران، دوره‌ی پنجاه پادشاه از کیومرث تا یزدگرد را در پنجاه بخش به‌طوری‌که استمرار تاریخ و فرهنگ ایرانی را نشان دهد، بیان کرده است. او در میان این پنجاه پادشاه، شاهان خوب را ستایش و شاهان بد را نکوهش می‌کند. شاهان خوب کسانی هستند که به عناصر تشکیل‌دهنده‌ی یک نظام سیاسی آرمانی وفادار بوده و به‌ویژه در راه استقلال ایران می‌جنگند. نمونه‌ی شاهان خوب فریدون، کیخسرو، بهرام گور، انوشیروان و نمونه‌ی شاهان بد ضحاک و کیکاووس و گشتاسب و هرمز و شیرویه هستند (ریاحی، ۱۳۸۰: ۲۰۸). با تحلیل و بررسی بیش از سه هزار بیتی که فردوسی در شاهنامه به شرح نبرد بزرگ کیخسرو با افراسیاب اختصاص داده که در طی آن افراسیاب را به‌عنوان تبهکار تورانی و پادشاه غیری که

شاخص‌ترین چهره مخرب سرزمین‌های ایرانی و عامل قحطی، خشکسالی و ویرانی معرفی کرده، بهتر می‌توان به نقش غیریت‌سازی در شکل‌گیری هویت سیاسی و فرهنگی ایران عصر حماسی پی برد.

فردوسی غیر سیاسی را عامل تخریب مؤلفه‌های فرهنگی و اقتصادی می‌داند. به نظر فردوسی، پادشاهان خوب نماد حاکمیت اندیشه و سیرت نیک و پادشاهان بد نماد اهریمن هستند. هرگونه اختلال در امر حکمرانی به معنی تسلط یافتن سحر، جادو و اهریمن، غیر فرهنگی و سیاسی است.

۶- زبان فارسی و مدارای سیاسی

یکی از مؤلفه‌های فرهنگی بسیار مهم هویت ایران باستان و حتی دوره اسلامی، که فردوسی آن را به‌عنوان عنصر هویت‌بخش سیاسی و جغرافیایی ایران معرفی کرده، زبان فارسی است. ریچارد فرای با استناد بر زبان فارسی، ایران فرهنگی را به‌مثابه ایران بزرگ قلمداد کرده که شامل همه سرزمین‌هایی بوده که در اعصار تاریخی، زبان غالب آن‌ها ایرانی بوده است (خوارزمی، ۱۳۴۷: ۱۴). این مناطق اکنون هم در حیطه داخلی و پیرامونی یا (ایران بیرونی) فلات ایران هستند و در دوره باستان و بخش عمده‌ای از دوره اسلامی، ایران بزرگ را تشکیل داده بودند (فرای، ۱۳۶۲: ۴).

اهمیت زبان فارسی به‌عنوان یکی از عناصر مهم تشکیل‌دهنده هویت ایرانی از آنجاست که طی قرن‌های متوالی و در دولت‌های فارس و ترک و در مناطق خارج از قلمرو فارسی‌زبانان نظیر آسیای صغیر و هند، بخش زیادی از متون ادبی، دینی، تاریخی، عرفانی و فلسفی به این زبان نوشته شده و حامل میراث فرهنگ ایرانی به سرزمین‌های پیرامون بوده است؛ اما آنچه موجب هویت‌ساز شدن زبان فارسی شده، شعر و ادب فارسی است که بخش عظیمی از میراث باستانی و اندیشه‌ی سیاسی ایرانیان را در خود جای داده است. از آنجاکه در فرهنگ ایرانی، شعر و فلسفه و حکمت و علوم عقلی جدا از یکدیگر نبوده و بسیاری از حکیمان ایرانی شاعر و ادیب نیز بوده‌اند (ثلاثی، ۱۳۸۶: ۱۶۵ و ۲۸۸)، این بار امانت را نیز آنان دوش بر دوش به یکدیگر سپرده و فرهنگ ایران‌زمین را تداوم بخشیده‌اند. شعر و ادب فارسی علاوه بر آنکه پیونددهنده مردم ایران است، از سویی انتقال‌دهنده فرهنگ ایرانی از طریق اندرزنامه‌ها و سیاست‌نامه‌ها نیز بوده و از سوی دیگر، زاینده فرهنگ مدارا و آشتی به‌عنوان یکی از شاخص‌ترین چهره‌های ایران فرهنگی و ایران سیاسی به شمار آمده است. در استوانه منشور کوروش، که بعد از فتح بابل در سال ۵۳۸ ق.م. نوشته شده، از اینکه وی پادشاهی صلح‌دوست بوده و اجازه



رنج و آزار به مردم بابل نداده و مردم را در پرستش خدای خود آزاد گذاشته و کسی را به بردگی نگرفته است اظهار رضایت خاطر می‌کند (غیاث‌آبادی، ۱۳۸۸: ۲۲). جدا از آن معنی هخامنش، موافق، دوست و خیرخواه تعبیر شده است (قرشی، ۱۳۸۰: ۹۲). در مهریشت مهر فراخ چراگاه ستایش می‌شود که سرزمین‌های ایرانی را «خانمان خوشو سرشار از سازش و آرامش بخشد» (دوستخواه، ۱۳۷۴: ۳۵۴).

فرهنگ مدارا از دو منشأ دیگر در تاریخ ایران باستان تأثیر گرفت و با مفهوم سیاسی ایران در آمیخت: یکی خردمندی و دیگری دین‌ورزی؛ دین‌ورزی ایرانیان برخلاف بسیاری از تمدن‌ها باستانی، همراه با جادو و سحر نبود، به همین جهت در حماسه ملی مردمان ایران زمین، دشمنان سرزمین ایران در صدد گسترش آیین جادوی برمی‌آیند (صفا، ۱۳۸۴: ۶۰۴).

۷- ایرانشهر و مرزهای جغرافیایی

یکی از وجوه هویتی ایران باستان در شاهنامه فردوسی، ایرانشهر است. آنچه از شاهنامه برمی‌آید نشان می‌دهد که شهر در سه مفهوم کشور، ایالت و شهر در معنای امروزی به کار رفته است (مجتهدزاده و کاوندی کاتب، ۱۳۹۲: ۳).

بیستند آذین به شهر و به راه همه برزن و کوی و بازارگاه

(فردوسی، ۱۳۸۰: ۲۵۰)

چو زین بگذری شهر بینی فراخ همه گلشن و باغ و ایوان و کاخ
همه شهر گرمابه و رود و جوی به هر برزنی آتش و رنگ و بوی

(فردوسی، ۱۳۸۰: ۱۱)

همچنین در شاهنامه، تصور جغرافیایی ایرانیان از ایرانشهر منطبق بر روایات سیاسی و ملی بوده که کاملاً با اسطوره‌های آفرینش مرتبط است. در این تصویرسازی جغرافیایی، ایران در وسط جهان قرار دارد که مبتنی بر تقسیم جهان زمین به هفت کشور یا به سه بخش توسط فریدون است. در صورت اول، زمین در اصل به شکل مجموعه‌ای درهم پیوسته آفریده شد که برائر ظلم و ستم نیروهای وابسته به اهریمن که در اوستا «کرشور» نام دارد، تقسیم شد. در این تصور، ایران شامل کشوری مرکزی به نام خونیرث (درخشان) است که وسعت آن برابر با شش کشور دیگر پیرامون است (کربن، ۱۳۷۴: ۶۴-۶۳).

از نظر جغرافیایی، جهان ایرانی، جهان میانی و میانجی است که در اندیشه اندرزنامه نویسان و شاهنامه‌نویسان ایرانی، میانه‌روی و اعتدال، خردورزی، مدارا، تساهل، نظم و قانون در مقابل بی‌خردی، آشفتگی، ناامنی و بیدادگری و تعصب قرار می‌گیرد (دوستخواه، ۱۳۷۴: ۶۵۹). نگاه فردوسی به ایران، نگاهی برخاسته از جهان‌بینی توحیدی و اندیشه «جهان‌وطنی» است.

تبدیل هنرمندانه ایران محدود به پلی برای رسیدن به حقیقت نامحدود، حاصل امتزاج عقل و عشق و برگرفته از اعتدال حاکم بر فکر وی است. فردوسی اگرچه عاشق ایران است، حق «داد» را نگاه می‌دارد و گرفتار افراط و تفریط نمی‌شود؛ از این رو، ایرانی که ترسیم می‌کند نه مانند اتویپای فلاسفه و مدینه فاضله عرفا مکانی تخیلی و نه چون ایران ناسیونالیست‌ها محدود و در انحصار نژادپرستان است (محرمی و دیگران، ۱۳۹۵: ۲۳).

شکل‌گیری مفهوم جغرافیایی ایران که بنابر روایات تاریخ ملی به تقسیم جهان از سوی فریدون بازمی‌گردد، سرآغاز شکل‌گیری هویت سیاسی ایرانیان نیز هست. در شاهنامه نام ایران ۱۳۰۰ بار و نام ایرانی ۴۰۰ بار به کار رفته و این‌ها علاوه بر مواردی است که از آزاده و آزادگان به جای ایرانی و ایرانیان یاد می‌کند. از آن پس جایگاه ایران در میان سرزمین‌های دیگر نظیر توران و چین و مغرب و روم و هند روشن می‌شود و با آغاز جنگ‌های ایران و توران، مسئله مرزهای شرقی ایران و حدود جغرافیایی سرزمین ایرانیان مطرح می‌شود. در شاهنامه بارها مرز ایران و توران رود جیحون معرفی شده است:

چولشکر به نزدیک جیحون رسید خبر نزد پور فریدون رسید

(فردوسی، ۱۳۸۰: ۱۴۹)

نیز:

کس از ما نبیند جیحون به خواب وز ایران نیابند از این روی آب
مگر با درود و سلام و پیام دو کشور شود زین سخن شادکام

(فردوسی، ۱۳۸۰: ۱۸۲)

همچنین، در داستان فرستادن گرسیوز از سوی افراسیاب به نزد سیاوش آمده است:

پیرسش فراوان و او را بگوی که ما سوی ایران نکرديم روی
زمین تالب رود جیحون مراست به سغديم و این پادشاهی جداست

(فردوسی، ۱۳۸۰: ۱۸۲)

خوارزمی نیز رود جیحون را به عنوان مرز میان ایران و توران می‌شناسد و بر حاکمیت ایرانیان بر این رود تأکید می‌کند (خوارزمی، ۱۳۴۷: ۱۱۱). به هر حال، انتخاب رود جیحون به عنوان مرز شرقی ایران در گذر از عصر حماسی به عصر تاریخی همچنان باقی ماند و در شکل‌گیری ایران جغرافیایی و ایران سیاسی نقش اساسی ایفا کرد.

با نگاهی به ایران جغرافیایی در روایات ملی و اوستا، می‌توان به اهمیت اندیشه «ایران مرکزی» و هماهنگی آن با نظام سیاسی در تاریخ ملی و تاریخ مبتنی بر باستان‌شناسی پی برد. نقش پادشاه با عنوان شاه شاهان در این کنفدراسیون ارزشی افزوده بر سنت پادشاهی



شرق نزدیک باستان بود. (گرث وایت، ۲۰۰۴: ۹)؛ در واقع، مفهوم شاهنشاه در پیکره جغرافیایی امپراتوری ایران به معنای شاه مردم با آداب و رسوم و زبان‌ها و به‌طور کلی، فرهنگ‌های گوناگون است.

نتیجه‌گیری

یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که زبان فارسی، خردورزی، مدارا و تساهل، عدم اعتبار سحر و جادو در دین‌ورزی، تضاد و تقابل میان اندیشه نیک ایرانی با اندیشه‌ی بد، ارتباط بین فر یا خورنه با بخت و اقبال بلند، یگانه‌پرستی، گوهر و هنر والای ایرانی، گستردگی قلمرو، قرار گرفتن ایران در موقعیت میانه جهان مابین روم، خاور و توران و تأکید بر جیحون و خوارزم به‌عنوان حد شرقی ایران مهم‌ترین مؤلفه‌های فرهنگی هویت ایران باستان در شاهنامه هستند که تنها در ارتباط با امر سیاست یا ایران سیاسی معنا پیدا می‌کنند.

نکته بسیار مهم این است که براساس شاهنامه، گرچه فرهنگ و سیاست دچار بسط و قبض می‌شوند؛ اما چنان در هم درآمیخته و مرتبط‌اند که جداسازی آن‌ها از یکدیگر تقریباً محال است. بدین سبب، در نگاه فردوسی، مؤلفه‌های فرهنگی هویت ایران باستان عمدتاً در رابطه با امر سیاست معنا پیدا می‌کنند. به‌عنوان نمونه، فرهنگ مدارا نیز با مفهوم سیاسی ایران عجین می‌شود، زیرا تحقق کارکرد شاهنشاه در امپراتوری ایران به معنای شاه مردم با آداب و رسوم و زبان‌ها و به‌طور کلی، فرهنگ‌های گوناگون بدون توسل به مفهوم مدارا امکان‌پذیر نبود. نکته قابل توجه در تعیین وجوه هویت ایران باستان در شاهنامه این است که شریعت در کنار شاهی قرار گرفته است نه آمیخته با آن، فره ایزدی یا خورنه اوستایی به‌عنوان سمبلی که تأییدات الهی را دربر می‌گرفته، به‌عنوان تأییدکننده قدرت پادشاه قلمداد شد و از ویژگی‌های آن امکان کاهش و افزایش یا دسترسی همه ایرانیان به این عنوان بوده است. گوهر و هنر به معنای عملی شدن و صورت واقعی یافتن همه‌ی استعدادهای ارزشمند فردی است که این امر جز در یک نظام سیاسی امکان‌پذیر نیست. دادورزی و عدالت به‌مثابه ایجاد نظم و جلوگیری از آشفتگی و هرج و مرج بود؛ به همین جهت، کرنش نکردن در برابر آن، حاکی از دعوت به طغیان و به هم ریختن نظم اجتماعی بود. می‌توان گفت در شاهنامه وجوه فرهنگی و جغرافیایی هویت ایران باستان ارتباط مستقیم با مفهوم سیاسی ایران دارند که در بخش اعظم دوره باستان مبتنی بر نظام شاهنشاهی بود؛ بنابراین، شهریار اساساً مبنای ایزدی دارد و از کف رفتن فره

ایزدی با سلطه یافتن اهریمن و جادو همراه است. همچنین، با عنایت به جغرافیای ایران‌زمین، جهان ایرانی، جهان میانه و میانی است که نشانگر پیروزی، اعتدال، میانه‌روی، مدارا، تساهل، خردورزی و قانون‌مداری بر جهل، ناامنی، آشوب، تعصب و خردستیزی است. در نهایت آنکه وقتی فردوسی سرودن شاهنامه را آغاز کرد، تداوم هویت جمعی و فرهنگی این مرزوبوم، بیش از هر زمان دیگر به یاریگری فرهیخته و فداکار نیاز داشت و شاهنامه پاسخی پایدار به این نیاز بود. در این اثر، دو رکن فرهنگ، جغرافیا با رکن سوم یعنی سیاست پیوند خوردند و این ترکیب آن‌قدر کارا بود که تا به امروز، شاهنامه همواره به منزله یکی از پایه‌های استوار هویت ایرانیان باقی مانده است.

منابع

- اخوان کاظمی، بهرام (۱۳۸۴)؛ «عدالت و خودکامگی در اندیشه سیاسی ایران باستان»، *نامه ایران*، جلد دوم، چاپ اول، تهران: انتشارات اطلاعات، صص ۱۳-۶.
- ----- (۱۳۸۸)؛ *روش‌شناسی در مطالعات سیاسی اسلام*، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.
- امیدی، علی؛ احمدی‌نژاد، حمید (۱۳۹۷)؛ «غیریت‌سازی خاکستری در شاهنامه فردوسی براساس نظریه گفتمان لاکلائو و موفه»، *فصلنامه مطالعات ملی*، دوره ۱۹، ش ۷۴، تیر، صص ۴۲-۲۳.
- بریان، پی‌یر (۱۳۸۵)؛ *امپراتوری هخامنشی*، ترجمه ناهید فروغان، جلد اول، چاپ دوم، تهران: نشر فرزانه روز، نشر قطره.
- ثلاثی، محسن (۱۳۸۶)؛ *جهان ایرانی و ایران جهانی*، تحلیل رویکرد جهان‌گرایانه در رفتار، فرهنگ و تاریخ ایرانیان. چاپ چهارم، تهران: نشر مرکز.
- جوانشیر، ف.م (۱۳۸۰)؛ *حماسه داد: بخشی در محتوای سیاسی شاهنامه*، چاپ اول، تهران: انتشارات جامی.
- جوبنی، علاءالدین عطاملک (۱۳۷۵)؛ *تاریخ جهانگشای*، تصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی، جلد اول، چاپ اول، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- حمیدیان، سعید (۱۳۸۳)؛ *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*، چاپ دوم، تهران: انتشارات ناهید.
- چهری، طیب و دیگران (۱۳۹۶)؛ «فضیلت وطن‌دوستی در شاهنامه و نظریه فضیلت ارسطو»، *فصلنامه مطالعات ملی*، دوره ۱۸، ش ۷۰، تیر، صص ۹۹-۱۱۴.
- دوستخواه، جلیل (۱۳۷۴)؛ «وندیداد، فرگرد نوزدهم: ۳۹»، *اوستا*، جلد دوم، چاپ دوم، تهران: انتشارات مروارید.
- خوارزمی، ابو عبدالله محمدبن احمدبن یوسف کاتب (۱۳۴۷)؛ *مفاتیح العلوم*، ترجمه حسین خدیو جم، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ربانی، علی؛ شایگان فرد، فرهاد (۱۳۸۹)؛ «فرهنگ سیاسی ایران و مؤلفه‌هایش»، *فصلنامه سیاست*، دوره ۴۰، ش ۴، صص ۱۴۱-۱۲۳.
- ریاحی، محمدامین (۱۳۸۰)؛ *فردوسی*، چاپ سوم، تهران: انتشارات طرح نو.



- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۷)؛ *فرهنگ سیاسی ایران*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- سودآور، ابوالعلاء (۱۳۸۴)؛ *فره ایزدی در آیین پادشاهی ایران باستان*، چاپ اول، تهران: نشر نی.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۴)؛ *حماسه‌سرایی در ایران از قدیمی‌ترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری*، چاپ هفتم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- غیاث‌آبادی، رضا مرادی (۱۳۸۸)؛ *منشور کورش هخامنشی*، چاپ هشتم، شیراز: انتشارات نوید شیراز.
- فرای، ریچارد. ن (۱۳۶۲)؛ *میراث باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: علمی فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۶۹)؛ *شاهنامه*، به تصحیح زول مول، چاپ چهارم، جلد اول، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- ----- (۱۳۸۰)؛ *شاهنامه*، بر پایه‌ی چاپ مسکو، جداول و دوم، چاپ دوم، تهران: انتشارات هرمس.
- قرشی، امان‌الله (۱۳۸۰)؛ *ایران نامک*، ویراست دوم، تهران: انتشارات هرمس.
- قیصری، نورالله (۱۳۸۸)؛ *نخبگان و تحول فرهنگ سیاسی در ایران دوره قاجار*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- مجتهدزاده، پیروز؛ کاوندی کاتب (۱۳۹۲)؛ «ایران، ایرانشهر و ایران‌زمین در شعر فردوسی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، دوره ۱۴، ش ۵۳، فرودین، صص ۲۲-۳.
- محرمی، رامین و دیگران (۱۳۹۵)؛ «تبلور مفهوم ایران در شاهنامه فردوسی، امتزاج عقل و عشق در هویت ایرانی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، دوره ۱۷، ش ۶۶، تیر، صص ۴۰-۲۳.
- کرین، هانری (۱۳۷۴)؛ *ارض ملکوت*، ترجمه ضیاء‌الدین دهشیری، چاپ دوم، تهران: کتابخانه طهوری.
- کریستن سن، آرتور (۱۳۷۰)؛ *ایران در زمان ساسانیان*، چاپ هفتم، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۷۲)؛ *رؤیا، حماسه، اسطوره*، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
- گل محمدی، احمد (۱۳۸۶)؛ «درآمدی بر تبیین فرهنگ سیاست»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، سال دوم، ش ۱، صص ۱۳۰-۱۰۷.
- مسعودی، ابوالحسن علی‌بن حسین (۱۳۷۰)؛ *مروج الذهب و معادن الجواهر*، جلد اول و دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ چهارم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۷)؛ «فره ایزدی و حق الهی پادشاهان»، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، خرداد و تیر، شماره ۱۲۹ و ۱۳۰، صص ۱۹-۴.
- Gnoli, Gherard. (1999); "Farr(ah), Xuarnah". *Encyclopedia of Iranica*, ed by: E. Yarshater, in: <http://www.Iranica.com>.
- Shahbazi, Shahpur. (1999); "Iraj". *Encyclopedia of Iranica*, ed by: E. Yarshater, in: <http://www.Iranica.com>.